**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۰/۰۹/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - حجیت ظواهر قرآن

**حجیت ظواهر(تفصیل بین ظواهر کتاب و سنت)**

**محکم و متشابه در قرآن**

پرسش: حاج آقا یک سؤال راجع به بحث محکم و متشابه بود که این آیات متشابه بالأخره متشابه تعریفش چی می‌شود؟ تعریفی که بخواهیم در یک خط بگوییم تعریفش چی می‌شود؟ پاسخ: متشابه یعنی آیاتی که معنایش روشن نیست برای متعارف افراد مشتبه المعنی است. پرسش: وقتی مشتبه المعنی باشد چطور یک عده‌ای می‌آیند ... می‌پذیرند پاسخ: توضیحش را دادم به دلیل اینکه معنایش مشتبه است اینها می‌آیند یک معنای می‌گویند ما معنایش را می‌دانیم آیه‌ای که معنایش مشخص باشد خب نمی‌توانند چیز کنند آیه‌ای که مجمل باشد خود مثلاً کلمات مقطعه اینها به دلیل اینکه معنای مشخص ندارند اینها می‌گویند که اینها اشاره به مدت عمر دین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست به حروف ابجد. به دلیل اینکه چیز مشخص ندارد دیگر. پدیده‌های تکوینی را شما در نظر بگیرید پدیده‌هایی که علت مشخص ندارند مثل زلزله این زمینه‌ای برای شایعات در موردش فراهم هست که می‌گویند که یک گاوی هست زمین روی شاخ گاو هست که تکان می‌خورد و زلزله ایجاد می‌شود از این طور چیزها،‌اینها در واقع جهل انسانها به معنای یک واژه زمینه را برای ایجاد شایعات فراهم می‌کند.

پرسش: یک تعبیر مرحوم علامه طباطبائی دارند که می‌فرمایند که متشابه وصفی هست که بر آیه اطلاق می‌شود که ظهوری دارد که این ظهور معارض است با جای دیگری اظهر از آن هست در آیات محکمه دیگری ... پاسخ: وجهی ندارد که ما متشابه را یک چنین معنایی بکنیم. پرسش: ... پاسخ: نه هیچ وجهی ندارد این را بگوییم ... این هم در واقع مشتبه المعنی است ولی از جهت مصداقی ... پرسش: آیات متشابه قرآن که فقط حروف مقطع نیست که آن آیاتی که اثبات جبر می‌کند مثلاً، آن آیاتی که اثبات جبر می‌کند خب اینها چون ظهور داشته در معنایی

جبر از آن سوء استفاده کرده بنی امیه، خب این ظهور ... پاسخ: مگر متشابه به این معنی وجود دارد؟! خدا رحمت کند علامه طباطبائی یک معنایی بر تأویل کرده در ذیل این آیه که تأویل ... این آیات گاهی اوقات مثال هست برای یک ممثلی آن ممثل واقعی این تأویل هست و امثال اینها دلیلی هیچ اقامه نکردند که چرا این تأویل هست؟ تأویل یک معنای مشخص دارد و آن معنی ربطی به اینها هم ندارد و متشابه هم مجرد اینها این به چه دلیل این اسم‌شان متشابه هست؟ آیه‌ای که ظهوری داشته باشد معارض باشد با ظهور اقوی به چه عنوان این را متشابه تعبیر بکنیم؟ لغتاً؟! دلالتاً؟! باید وجهی داشته باشد برای اینکه ما متشابه را به آن معنی بگیریم. حالا من وارد بحث چیز نشدم آقای معرفت می‌گوید آیات متشابه داریم آیات مبهم داریم آیات متشابه با مبهم فرق دارد متشابه معنایش این است که مبهم این است یک سری چیزهایی که هیچ برهان برایش اقامه نمی‌کنند ادعا می‌کنند و ردّ می‌شوند و امثال اینها خیلی هم خدا رحمت آقای معرفت واضح و روشن و پوست کنده صحبت می‌کند ولی بی‌دلیل! دلیلی برایش اقامه نمی‌کنند.

عرض کردم متشابه یا معنای شباهت هست حالا شباهت را مثلاً بگیریم .... متشابه ظاهراً همانی هست که در بعضی روایات وارد شده «مشتبه علی جاهله» آن تفسیر متشابه ...

پرسش: مجمل دیگر، آیات مجمل ... پاسخ: بله همین طور هم هست ... در روایات هم همین ... پرسش: ... پاسخ: نه با وجود اینکه قابل اخذ نیست همین را بعضی‌ها برایش معنی می‌کنند. شما خیال نکنید که انسانها همه تابع قوانین عقلائی و این هستند رفتارهایی که تابع آنهاست. این همه مذاهب فاسده‌ای که ایجاد می‌شود دنبال یک کسانی می‌روند در هند یک سری مذاهبی هست که آدم تعجب می‌کند کسانی که آلت رجولیت می‌پرسند.

پرسش: حاج آقا ایشان [علامه طباطبائی در المیزان] می‌فرمایند: «وأنت إذا تتبعت البدع والأهواء والمذاهب الفاسدة التی انحرف فیها الفرق الاسلامیة عن الحق القویم بعد زمن النبی صلی الله علیه وآله وسلم سواء کان فی المعارف أو فی الاحکام وجدت أکثر مواردها من اتباع المتشابه والتأویل فی الآیات بما لا یرتضیه الله

سبحانه. پاسخ: حالا چرا اسم را می‌گویید متشابه؟ پرسش: می‌فرمایند که: ففرقة تتمسک من القرآن بآیات للتجسیم پاسخ: خب حالا این آیات تجسیم چرا جزء متشابهات هست؟ مجرد اینکه کسانی از اینها معنای اشتباه می‌فهمند. پرسش: یعنی این ظهور داشته قابل ... فرقه راه انداختند پاسخ: باشد حالا فرقه راه انداختند اینها اسمش می‌شود متشابه! وجه‌اش چی هست؟! پرسش: حاج آقا تأویل که مثلاً فرض کنید ... پاسخ: هر چه تأویل‌پذیر باشد می‌شود متشابه؟! پرسش: ... پاسخ: ... نه به معنای ظاهریش نه به غیر ظاهریش حمل کردن تأویل است دیگر تأویل یعنی از آن مسیر طبیعی‌اش خارج کردن به یک مسیر دیگر. مگر اینکه «اشتبه علی جاهله» را به این معنی بگیریم که هر چیزی که آن معنای واقعیش مجهول بر افراد است اگر آن باشد می‌توانیم داخل در متشابه معنی کنیم. پرسش: عالمش می‌شود ... پاسخ: عالمش می‌شود «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» و امثال اینها «اشتبه علی جاهله» به این معنی از متشابه یعنی آیاتی که مفاد واقعیش را افراد نمی‌دانند خب این باشد عیب ندارد یعنی آن آیه‌ای هم که ظاهر دارد و ظاهرش مراد نیست مرادش چیز غیر ظاهرش هست اگر آن چیز غیر ظاهرش را افراد می‌دانند عرف متعارف می‌دانند و به قرینه آن مراد هست آن نه، آن متشابه نیست متشابه آن چیزی هست که عرف متعارف آن معنای واقعیش را نمی‌دانند ولو به جهت اینکه مثلاً عرف متعارف ... پرسش: ولی یک ظهور قابل اخذ دارد به هر حال پاسخ: نه ظهور قابل اخذ ندارد به دلیل اینکه قرینه‌ای وجود دارد که این ظهور مراد نیست ولی چی مراد هست را نمی‌دانیم. اگر یک موقعی هست چی مراد از این آیه هست را انسان بداند اینکه دیگر متشابه نیست. پرسش: مثلاً آیاتی که اثبات ذنب برای انبیاء می‌کند اینها خب ظهور دارد ... قابل اخذ است پاسخ: نه قابل اخذ هم نیست اینها فرض این هست که قرینه داریم برای اینکه انبیاء معصوم هستند بنابراین ظهورهایشان قابل اخذ نیست. پرسش: از قرآن است یا از جای دیگر است؟ پاسخ: از جای دیگر است ولی از جای دیگر منافات با قابل اخذ ... پرسش: پس معلوم می‌شود که متشابهات در قرآن هست دیگر در... پاسخ: حالا چه ارتباطی به بحث ما دارد؟ پرسش: ما باشیم و خود قرآن اگر مثلاً ... خب این آیه

متشابه است ... پاسخ: متشابه است آخر مگر متشابه به این معناست آخر کی گفته متشابه به این معناست؟! پرسش: «ما اشتبه علی جاهله» فرمودید ... پاسخ: اگر «ما اشتبه علی جاهله» یعنی اینکه افراد معنای واقعیش را نمی‌دانند ولی این معنای واقعیش معلوم است ولو به قرینه خارجیه، مرادتان این هست معنای خارجیش فرض این است که معلوم است. پرسش: معنای خارجیش معلوم است بله ولی خب اگر ما باشیم و این ظاهر قرآن اثبات جبر می‌کند پاسخ: اثبات بکند پرسش: پس این می‌شود متشابه ... پاسخ: چرا متشابه هست؟ دقت نکردید به چه دلیل آن چیزی که ظاهرش مراد نباشد مطلق آن چیزی که ظاهرش مراد نباشد متشابه است؟ وجهی باید ذکر بشود. پرسش: تعریف متشابه ... پاسخ: تعریف را کی ... خودمان که نمی‌توانیم تعریف کنیم تعریف باید یک چیزی باشد با لغت بسازد با چیز دیگر بسازد ما یک تعریف می‌کنیم می‌گوییم این ... خب بیخود تعریف می‌کنیم نباید این طور تعریف بکنیم. خود گویی و خود خندی به به! چه هنرمندی. این طور که نمی‌شود که خب بگذریم.

بسم الله الرحمن الرحیم

روایت علی بن رئاب عن محمد بن قیس را که صحبت می‌کردیم من موارد علی بن رئاب عن محمد بن قیس را مراجعه کردم اولاً هیچ یک از این موارد کسی از راویان مختص محمد بن قیس بجلی نقل نکرده بودند یعنی کس دیگر نقل نکرده بود راویانی که از محمد بن قیس بجلی نقل می‌کنند آن سه راوی هستند قاسم بن حمید، یوسف بن عقیل، عبید بن محمد بن قیس پسر محمد بن قیس هیچ یک از این سه‌تا مشترک نبود یعنی نقل نکرده بودند روایتهایی که علی بن رئاب از محمد بن قیس است خود همین که اساساً بین این دوتا راوی هیچ وجه مشترکی وجود نداشته باشد خیلی نکته قابل توجهی هست و علی بن رئاب هم از محمد بن قیس در هیچ جایی قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل کرده قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اصلاً نقل نکرده در حالی که حجم اصلی روایتهایی که مثلاً امثال عاصم بن حمید، یوسف بن عقیل،‌عبید، نقل می‌کنند به خصوص عاصم که بیشتر روایتهای محمد بن قیس بجلی از طریق او هست در مورد قضایای

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست یا صریحاً به لفظ قضی امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا متنش قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گوشزد می‌کند. تصور می‌کنم این مقدار به نظر می‌رسد این باید کس دیگری باشد والا اگر همان باشد تصادفاً هیچ اتفاق نیافتده باشد که علی بن رئاب از محمد بن قیس قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل کند و این خیلی مستبعد به نظر می‌رسد و تیپ روایتیش هم اصلاً متفاوت است یعنی روایتهایش را نگاه کنید بیشتر روایتها تاریخی است روایتهای فقهی آنچنانی خیلی نادر است من کل روایتهایش را یادداشت کردم.

علی بن رئاب عن محمد بن قیس همه‌اش هم از ابی جعفر (علیه السلام) هست «قال سأله عطاء ونحن بمکة» تفسیر قمی ج1 ص55 این اولی هست سؤال عطاء دومی ج1 الان متن را یادداشت نکردم «قال : سأله عطاء و نحن بمکة، عن هاروت و ماروت». سؤال بعدی ج1 ص323 که در معانی الاخبار هم وارد شده همین روایت مورد بحث ما هست حی بن اخطب و آن داستان تاریخی. بعدی محاسن ج1 ص65 حدیث 119 «قال النبی (صلی الله علیه و آله و سلّم) لرجل من الانصار» این قطعه‌ای از یک روایت مفصلی هست که کاملش را در کافی ج3 ص71 حدیث7 و در فقیه، امالی صدوق، تهذیب و اینها از این روایت نقل کردند که متنش این هست «سمعت أبا جعفر علیه السلام یحدث الناس بمکة قال: صلی رسول الله صلی الله علیه وآله بأصحابه الفجر» بعد دو نفر آمدند یک انصاری و یک ثقی گفت سؤال کردند هر کدام سؤالاتی داشتند که یک روایت خیلی مفصلی هست آن روایت محاسن تکه‌ای از این روایت هست که سؤال از فضیلت و حج و امثال اینها شده که همین در کافی ج4 ص480 حدیث6 وارد شده آن تقریباً سه‌تا روایت هست که جنبه فقهی دارد از علی بن رئاب یکی «سألته عن جاریة بین رجلین دبراها» کافی ج5 ص482 حدیث3 این یکی هست. یکی دیگر «الضیف إذا سرق لم یقطع» کافی ج7 ص228 حدیث4 در «علل» هم نقل شده. یکی دیگرش «لا یقاد مسلم بذمی فی القتل». ولی بقیه چیزهایی که وجود دارد بقیه‌اش جنبه تاریخی دارد «جاءت امراة من الانصار رسول الله (صلی

الله علیه و آله و سلّم)» کافی ج5 ص565 حدیث52، «ملکان هبطا من السماء» علل ج2 ص465 حدیث13، یکی هم «کان لأم سلمة زوجة النبی صلی الله علیه وآله وسلم أمة فسرقت» که سؤالات و مدل علائقی که این محمد بن قیس دارد متفاوت است این است که به نظر می‌رسد که این شخص دیگری باید باشد غیر از محمد بن قیس بجلی باشد و تصور می‌کنم علی القاعده باید همان محمد بن قیس اسدی ابونصر باشد این هم عرض بکنم در مورد غیر آن سه نفر هم من یک جستجوی زدم با تعبیر صریح قضاء غیر از عاصم و یوسف بن عقیل و عبید صریحاً ندیدم کسی قضاوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با تعبیر صریح قضاء نقل کرده باشد روی این هست که من فکر می‌کنم اصلاً بعید نیست محمد بن قیس مشهورتر، در جامعه هم مشهور بوده همان اسدی بوده ولی در خصوص قضاوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنها به دلیل کتاب مشهوری که محمد بن قیس داشته آن اشتهاری پیدا کرده یک تعبیری در رجال شیخ در مورد محمد بن قیس بجلی هست می‌گوید محمد بن قیسی که صاحب مسائل الذی رواه عاصم بن حمید کأنّ محمد بن قیس معروف نیست محمد بن قیسی که به این مسائلی که عاصم بن حمید از آن نقل کرده شناخته بشود یک نوع حسّم این هست که می‌خواهد تقیید کند و انصرافی را که محمد بن قیس به غیر او دارد او را نفی کند یک چنین لحنی دارد آن عبارت رجال شیخ طوسی.

پرسش: ... در برنامه درایة‌النور پاسخ: نه محمد بن قیس جایی بوده یوسف بن عقیل بوده ... پرسش: علی بن رئاب‌ها ... پاسخ: علی بن رئاب‌ها مختلف زدند؟ پرسش: بله پاسخ: خب این باید اصلاح بشود این قرینه خاصی برای اینکه ... پرسش: ... پاسخ: همه را مشترک زدند. علی القاعده باید این طور باشد.

پرسش: ... پاسخ: خب بحث این هست که چطور اینها را نقل نکرده؟ پرسش: حاج آقا آنکه معروف‌تر است چرا کم روایت است؟ ... پاسخ: معروفیت به حدیث نیست معروفیتش به جامعه معروف است یعنی به عنوان رئیس است به عنوان چی هست نه به عنوان محدث. در تعبیراتش هم پیداست که یک شخصیت اجتماعی داشته گاهی اوقات هم در جنبه حدیثی محدثیت هم در آن بوده

پرسش: ... پاسخ: این را به شما بگویم این قدر دنبال این جهت نروید خارجاً تعبیرات مشترک این قدر زیاد است که نمی‌دانم خطای عقلائی مقلایی این بحثها را بگذارید کنار اینکه خطاء عقلائی هست یا عقلائی نیست در واقعیت خارجی باید شما بگیرید ببینید خارجاً‌چقدر اینها وجود دارد. این همه تعبیرات مبهم وجود دارد این طور نیست که شناختن این تعبیرات به این راحتی‌ها باشد. محمد بن مروان یک راویی هست از روات امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) این قدر تشخیص مرادش سخت است که من خودم چندین بار به گذشتن ساده اکتفاء می‌کردم نمی‌توانستم ... در کتب رجالی اینکه این کی هست؟ و مشترکاتش به کی منصرف هست؟ هیچ یک کلام هم وجود ندارد من هم گاهگای این قضیه را به قول معروف کوهنوردها یک اصطلاحی دارند که حمله آخر گاهی اوقات یک دفعه می‌خواهند حمله کنند برای فتح قله برای رسیدن به قله من بارها این بحث محمد بن مروان را چیز می‌کردم برای اینکه به آن برسم و نمی‌شد تا دو سه ماه قبل دیگر دو ماهی خرد شدم در قضیه این قدر بالا و پایینش کردم، این قدر بالا و پایینش کردم تا ته و توه قضیه را در آوردم خیلی خیلی بعضی‌هایش سخت است خیلی خیلی اینکه می‌گویم واقعش ... مطمئناً اگر امکانات نرم افزاری امروز نبود به هیچ وجه امکان نداشت که ما بتوانیم اینها را تشخیص بدهیم با وجود امکانات فوق العاده‌ای که الان وجود دارد من دو ماه کار جدّی روی این گذاشتم تا بتوانم ته و توه قضیه را دربیاورم و از اینها هم هست یکی از همین‌ها محمد بن قیس یکی از آن عنوانهای سختی هست که علتی هم که این شکلی در برنامه درایة النور در آمده این است که من خودم شخصاً روی آن کار نکردم در برنامه درایة النور چیزهایی که سخت بود معمولاً خودم کار می‌کردم رفقاء نتیجه آن کارها را اعمال می‌کردند نرسیدم دیگر ... محمد بن مروان خیلی سخت بود دیگر اصلاً چیز نشد بدون معیار، محمد بن مروان شده اینها راوی‌های بسیار سختی هست این اصلاً راحت نیست تشخیص اینها بحثهایی که سالها سخت بوده ابوبصیر بوده حالا ابوبصیر آن صاحب رساله عدیمة النظیر انصافاً محکم بحث کرده ولی این طور نیست که اینها بحثهای ساده‌ای باشد بحثهای سنگینی و سختی است و امثال اینها.

حالا عقلاءً این غلط هست غلط نیست اینها خیلی مهم نیست خارجاً ما می‌بینیم این تعبیرات مبهمی وجود دارد مبهم گذاشتند متوجه نشدند این معنایش این است که به هر حال عقلائی هست دیگر

پرسش: این محمد بن مروان مشترک است؟ پاسخ: مشترک است معلوم نیست کی هست

احمد بن محمد که مثلاً عدة من اصحابنا از آن نقل می‌کنند بحث وحشت‌ناکی هست از آن بحثهای ... خیلی‌هایش هم خود من این بحثی که خودم کار کردم شاید خیلی روی آن زحمت کشیدم آن هم با یکسری قرائنی، تازه آن هم درآوردیم با رمل و استطرلاب در آوردیم یکسری هم مانده اینها به هر حالا هر طور می‌خواهید این معنی را تفسیر کنید اینها ... نکات دارد اصلاً مبهم بودن بعضی از اینها از آن من نتائجی در بحث رجالی گرفتم نکاتی را از این مطلب به دست آوردم حالا نمی‌خواهم وارد آن بشوم. بگذریم.

یک تعبیری من دیدم که «ثعلبة بن میمون، عن محمد بن قیس الأسدی قال: قال أبو جعفر علیه السلام: انّ رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم زوّج منافقین» که در سرائر نقل شده، سرائر ج3 ص565. البته نمی‌خواهم بگویم که در روایتهای عاصم از محمد بن قیس روایت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نیست هست ولی حجم اصلی روایتهای محمد بن قیسی که عاصم و یوسف بن عقیل و عبید و اینها نقل می‌کنند همان بحث قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، خیلی نادر است تک و توک در آنها هست که داستانهای زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) ناظر باشد مظنوم این است که این محمد بن قیس غیر از این سه نفر باید محمد بن قیس اسدی باشد بر خلاف فرمایش صاحب قاموس الرجال که می‌فرمایند محمد بن قیس مطلق باید محمد بن قیس بجلی باشد و ما هم در این بحث این طوری می‌خواستیم بگوییم ولی روی هم رفته به نظرم مشکل هست و علی القاعده باید ما غیر از آن سه نفر بقیه موارد را به نحو مشترک تلقی کنیم ولی البته می‌گوییم منظون است که مراد محمد بن قیس اسدی هست که وارد شده. نکته‌ای را هم ضمیمه کنم من احتمال زیاد می‌دهم که نجاشی اینکه به محمد بن

قیس اسدی نسبت کتاب قضایا امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده باید اشتباه کرده باشد. نجاشی طریقش کی هست؟ أخبرنا محمد بن جعفر، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعید، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن سعید، قال : حدثنا نصر بن مزاحم، قال: حدثنا یحیی بن زکریا الحنفی، عن محمد بن قیس. خب عرض کنم خدمت شما این طریق، طریق غریبی است من یحیی بن زکریای حنفی را هم جایی پیدا نکردم حالا مگر اینکه در قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم داشته خیلی کتاب گمنامی بوده یحیی بن زکریای حنفی هم من پیدا نکردم جای دیگری این چی هست آیا تحریف است تحریف نیست؟!

پرسش: حالا شاید راویان از محمد بن قیس بجلی بیش از سه نفر هم بوده نمی‌شود بگوییم؟ می‌شود بگوییم این کتاب را سه نفر نقل کرده؟ ... پاسخ: نه نکته بحث را توجه بفرمایید بحث این هست که ما کتابی که وجود دارد القضایا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) را وقتی خارجاً نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچ کسی غیر از این سه نفر قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل نکرده پرسش: از کتابهای دیگر ... پاسخ: کتابهای دیگر بجلی نمی‌دانم ابن ابی عمیر دارد ناقلش است آن مثلاً ابن ابی عمیر عن محمد بن قیس داریم تک و توک در موارد ولی آن کتابی که معروف هست محمد بن قیس او ... پرسش: نه می‌خواهم بگویم علی بن رئاب شاید یک کتاب دیگری از محمد بن قیس ... پاسخ: بحث این است که چرا فقط آن کتاب، مثلاً قضایای دیگر نقل نکردند چرا؟ تصادفاً؟! یعنی چه شکلی است؟! بحث سر این است برای چه؟ چرا نرفته سراغش؟ پرسش: خب یک برهه خاصی شاگردش بوده ... پاسخ: نه اینها همه احتمالاتی هست که باعث می‌شود که ما یقین نکنیم ولی همه احتمالات، احتمالات غریبی هست اینکه کاملاً‌دو نفر باشند تیپ روایش تیپ چیزهایش با هم تفاوت داشته باشد این مظنون این است که اینها یکی نیستند والا هیچ اصلاً این طوری التقاء پیدا نکنند شما حالا افراد دیگری که راوی‌ها مختلف را ببینید خواهید دیگر که خیلی ... مثلاً مثنی الحناط، چند نفر به نام مثنای حناط هست مثنی بن ولید، مثنی بن عبد السلام اینها حناط هستند شما مراجعه کنید خیلی روایتهایشان بر

همدیگر چیز می‌شوند یعنی مشابه هستند که همین روایت را فلان راوی نقل کرده همین روایت راوی دیگر نقل کرده آن طبیعی است یعنی به طبع اولی اگر مثنی الحناط ...

من فکر می‌کنم استظهار اینکه مراد محمد بن قیس بجلی باشد کاملاً‌اشتباه است اصلاً درست نیست و هیچ وجه قابل توجهی برای این استظهار وجود ندارد اگر کسی استظهار کند که محمد بن قیس اسدی است خیلی بی‌ربط نگفته ولی شاید روش طبیعی این است که ما آن را به هر حال مشترک در نظر بگیریم دیگر حالا یک مقداری چیزهای موارد جزء مبهمات و اینها را بگیریم. بگذریم.

اما بحث بعدی که در مورد آیات قرآن یک آیه دیگری می‌شود به آن تمسک کرد که قبلاً هم به آن اشاره کردم برای اختصاص علم کتاب به ائمه معصومین (علیهم السلام) این آیه «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ ما یَجْحَدُ بِ‏آیاتِنا إِلاَّ الظّالِمُونَ» (العنکبوت, 49) که این را قبلاً هم اشاره کردیم که اگر هم به این آیه بشود تمسک کرد اشکالات را مطرح کردیم عمده‌اش تمسکش براساس روایات باید باشد این است که بحثش را بیشتر در بحث روایات عمدتاً دنبال می‌کنیم.

اما در روایات شهید صدر اشاره می‌فرمایند که روایاتی وجود دارد که به آن روایات تمسک شده برای اینکه غیر معصومین (علیهم السلام) حق ندارند از ظواهر کتاب استفاده کنند ایشان می‌فرمایند که ما سه دسته روایات داریم یکی دسته روایات،‌دسته روایاتی که گفتند که فقط ائمه (علیهم السلام) قرآن را می‌فهمند و غیر ائمه (علیهم السلام) باید تفسیر قرآن را از آنها اخذ کنند این یک دلیل دسته دوم آنهایی که استقلال عدم جواز می‌گویند بدون مراجعه به معصومین (علیهم السلام) حق تفسیر ندارند و در فهم قرآن استقلال صحیح نیست دسته سوم اینکه از تفسیر قرآن به رأی نهی شده یکی یکی وارد بحث این طوائف می‌شوم آن طائفه اولی که گفتند که قرآن «لا یفهمه الا الائمة» را فرمودند که این طائفه از جهت دلالات دلالت تام است اینکه گفتند که فقط ائمه معصومین (علیهم السلام) قرآن را می‌فهمند معنایش این است که ظواهر قرآن برای افراد دیگر حجت نیست و اعمال قواعد عرفیه برای استخراج معانی از قرآن به توسط دیگران صحیح نیست و راه

استنباط عرفی مسدود است بعد می‌گویند این از جهت سندی اینها تام نیست علاوه بر اینکه دوتا نکته‌ای هم هست که این دوتا نکته را ضمیمه کنیم چه بسا اطمینان حاصل بشود به مجعول بودن این روایات. یک نکته این هست که ایشان می‌گویند که روات این دسته روایات یک جهت مشترکی دارند که همه این راوی‌ها می‌خواهند مردم را از ظاهر شرع دور کنند به اصطلاح باطن‌گرا هستند. پرسش: غالی‌اند پاسخ: حالا لفظ غالی را به کار نبرید به هر حال یک سری امور باطنیه که از ظاهر شریعت دور هست را این راوی‌ها ادعا می‌کنند و این خودش کأنّ می‌تواند جزء قرائن برای مجعولیت این روایات باشد بعد ایشان می‌آیند نمونه‌هایی را ذکر می‌کنند می‌گویند که ببینید سعد بن طریف، یکی از راویان این روایات هست نقل می‌کند که إنّ الفحشاء رجل، منکر رجلٌ، نماز حرف می‌زند این یک و نجاشی در موردش گفته حدیثه یعرف و ینکر. یکی دیگر جابر بن یزید هست جابر بن یزید می‌گوید «دخلت علی الإمام الباقر علیه السلام و أنا شاب فأعطانی کتابا للحفظ عندی، وکتاب آخر لحدیث الناس به، ویقول أیضا انّ الإمام حدثنی بسبعین ألف حدیث ولم یأذن لی بأن أحدّث به فأذهب إلی حفیرة وأحدّثها به» این عبارت را دارد و ایشان می‌گوید این را اگر ضمیمه کنیم به شهادت اکابر سلف صالح ما که اینها آدمهای ضعیفی بودند و امثال اینها، اینها در مورد جابر می‌گوید این به نظر می‌رسد که ظن قوی حاصل می‌شود که اصلاً این کسی بوده این جابر می‌خواسته تمام معارف در خودش خلاصه کند و بگوید کس دیگری چیزی نمی‌داند فقط من هستم که معارف را در اختیار دارم و اصلاً این تیپ افرادی هستند که اسلام را یک مسئله عجیب و غریبی که در اختیار عموم مردم نیستند و در پشت پرده هستند و فقط یک عده خاص اصحاب سرّ را آنها به اصطلاح دست داشتند قرار بدهند. بعد یک عبارتی ادامه می‌دهند می‌گویند که «فبحساب الاحتمالات یحصل الظنّ القوی بکذب هذه الروایات، وکونها من إیحاءات هذا الذوق الَّذی کان اتجاها عامّا فی جماعة من غیر سلفنا الصالح من أمثال زرارة، ومحمد بن مسلم من فقهاء ظاهر الشریعة الذین أخذنا عنهم أحکامنا، وذاک الاتجاه هو مسلک تعقید المطالب، وتأویل القضایا الدینیّة بما لا یناسب ذوق أولئک السلف

الصالح». بعد یک قرائن دیگری هم ایشان مطرح می‌کند که بعد در موردش صحبت می‌کنیم. اینجا فقط من تیتر مباحثی را که در اینجا باید طرح کنیم. پرسش: این نکته اول می‌شود ... پاسخ: نکته دومش را بعد در موردش صحبت می‌کنیم.

ما حالا نسبت به همین مقداری که تا اینجا گفتیم نکاتی را که باید صحبت کنیم را عرض کنم یکی اینکه آیا واقعاً ایشان می‌گوید این روایات دلالتش بر عدم حجیت ظواهر کتاب تام است این دلالتش همین طور هست یا نیست این یک نکته، نکته دوم اینکه این نکاتی که ایشان برای مجعولیت آورده اصل تقریب استدلال به طور کلی چه شکلی است؟ اینکه ایشان می‌گوید به حساب احتمالات ظن قوی حاصل می‌شود چه شکلی هست؟ آیا این مطلب ... آن به طور قانون کلی است که آقای صدر می‌خواهد آن قانون را اینجا تطبیق کند چی هست؟ و آیا تطبیق آن قانون بر ما نحن فیه درست هست یا درست نیست؟ اینها هم بحث کبروی دارد هم بحث صغروی اینها را باید بررسی کنیم و در مورد این راویی‌هایی هم که ایشان از این طور اظهار نظرهایی کردند این اظهار نظرها هم اظهار نظرهایی هست که در موردشان باید صحبت کنیم ببینیم آیا این مطلبی که ایشان فرمودند همین طور هست که ایشان فرمودند یا طور دیگری است؟

این نکته را هم من ضمیمه بکنم این بحث را آقای حائری روشن‌تر بحث کرده روایاتی را آورده من محور بحث را روی تقریرات آقای سید کاظم حائری از کلام آقای صدر قرار می‌دهم روایاتی هم که هست روایاتی که آقای حائری آورده که بعضی توضیحاتش در متن هست بعضی توضیحات هم آقای حائری در حاشیه زده اینها را براساس تقریرات آقای حائری مطلب را دنبال می‌کنیم همین مطلب در تقریرات آقای هاشمی هم هست ولی به این شکلی که تقریرات آقای حائری هست به این بسط نیست.

پرسش: ... پاسخ: تقریرات آقای حائری روان‌تر و روشن‌تر هست خلاصه‌تر نیست نه تقریرات آقای هاشمی خلاصه‌تر هست البته به هر یک امتیازی تقریرات آقای هاشمی دارد که مال دوره متأخرتر است احیاناً مطالب تازه‌ای را دارد که در تقریرات حائری نیست ولی آقای حائری سعی کرد نکات قابل استفاده‌ای از آن

تقریرات را که به نظرش جالب بوده نقل کند احیاناً نقد کند و این است که حواشی آقای حائری یک حجمش نقل نکات جدید دوره جدید درس آقای صدر هست مجموعاً از تقریرات آقای حائری بهتر می‌شود استفاده کرد مطالب آقای صدر را پرسش: ... پاسخ: عبدالساتر را دیدم من فکر می‌کنم عبد الساتر حالت پیاده شده‌هایی

وقت گذشته ولی این را بگویم خدمت آقای حائری بودیم ایشان می‌خواستند امتیاز تقریرات خودشان را بر تقریرات آقای هاشمی ذکر کنند می‌گفتند تقریرات آقای هاشمی خیلی جاهایش اشکال دارد بعد می‌گفتند که تقریرات آقای شیخ عبدالساتر خیلی جاها مثلاً ایشان می‌گوید تقریرات من بهتر هست و اینها من فکر می‌کنم مجموعاً احساس من این هست که تقریرات آقا شیخ عبدالساتر پیاده شد درس هست و به خاطر همین در بعضی جاها اصیل‌تر هست تناقض خیلی دارد یک مطلب استاد انگار امروز گفته فردا از این مطلب برگشته متوجه اینکه این برگشت از آن مطلب دیروز است نشده تکرار دارد روی هم رفته یک تقریرات مشوشی هست یعنی نظم و انسجام پیدا نکرده خیلی خسته کننده است آن حجم زیادش ولی به هر حال قابل استفاده هست به دلیل اینکه به نظرم دست نخورده‌تر هست البته غیر از قسمت اخیرش تعادل و تراجیح و امثال اینها آنها را پرسش: ... پاسخ: نه قلمش روان هم نیست به این معنی، به یک معنی روزنامه‌ای است و قلم روزنامه‌ای و تکراری روان نیست یعنی قلمی که آدم صدرش مطلب یک طور استفاده می‌شود ذیلش مطلب یک طور استفاده می‌شود این روانی مطلب نیست پرسش: ... پاسخ: نه شما گاهی اوقات دیدید پیاده شده‌های یک درس استاد را که ویرایشهای بدوی شده باشد خب یک استاد امروز ممکن است یک مطلب بگوید فردا مطلب را پخته‌تر کند یک قید و قیود امروز نگذاشته امروز گذاشته تقریب را عوض کند چی کند تمام این فراز و نشیب‌ها را به یک چیز واحد بدون اینکه آدم متوجه بشود این مال دیروز است این مال امروز است امثال اینها این است مجموعاً به هر حال در جاهایی که آدم گیر می‌کند که مطلب یعنی هست؟ احساس می‌کند که مطلب در این چیزها منتقل نشده در آن طور موارد مراجعه به

آن برای به دست آوردن اینکه مطلب چی بوده که در این تقریرات به این شکل انتقال یافته مفید هست عرض کردم البته منهای جهت تعادل و تراجیح و اینها که آنها اصلاً از روی همین تقریرات یک جلد است کل حجمش هم قسمت آخر را برای اینکه تکمیل کند از چکیده سایر تقریرات ایشان نوشته ولی آن قسمتهایی که خودش نوشته آن قسمتها به نظر یک چیز مثلاً تنظیم پیاده شده درس هست. پرسش: سه تا تقریر را با هم دید ... پاسخ: نه من خودم به تقریرات آقای شیخ عبدالساتر مراجعه نمی‌کنم یعنی چند بار مراجعه کردم خسته‌ام کرده در بعضی جاها که گیر می‌کنم. عملاً مجموع تقریرات آقای حائری و آقای هاشمی به نظر می‌رسد مطلبش را منتقل کنند.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»